Journal of Theology and Contemporay Philosophy
Vol. 1, No. 1, September 2021
(DOI) 10.22034/jpr.2021.274217.1011

Sadr al-Din Shirazi's Illuminating Explanation of Death in al-Shawahed al-Robubiyyah

Jamal Babaliyan*
Hadi Memar Khucheh Bagh** **Seyyed Ziya al-Din Olyanasab*****

(Received: 2021-02-20; Accepted: 2021-08-14)

Abstract

Explaining Sadra's principles based on psychology and using descriptive analytical method, we propose an illuminating explanation of death and try to deal with the fact that the soul has "light" essence in the higher world and "fiery" essence in the lower world, and that the origin of material and physical forces for everything is in the Hereafter. By generalizing the meaning of death, Sadr al-Din Shirazi introduces a new concept, which is the annihilation of the inferior being in the higher being. He expresses the flow of death in the whole body of the universe, and finally concludes that the universe inwardly has a constant variety of decay and actuality, and that the truth of death is the separation of the attributes, not the essence. In addition, he believes that the basic rule in the emergence of death is the destruction of the apparent structure of the world, according to which, the fiery existence of the soul is extinguished by Azraeli blowing and the soul enters the holy world.

Keywords: Sadr al-Din Shirazi, Death, Shawahed al-Robubiyyah, Soul, Azraeli Blowing.

* PhD Student in Ethics, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran (Corresponding Author), ja-babaliyan@atu.ac.ir.
** PhD Student in Mysticism and Sufism, University of Religions and Denominations, Qom, Iran, h.memar@urd.ac.ir.
*** Associate Professor, Department of Quran and Hadith, Hazrat Masoumeh University, Qom, Iran, z.olyanasab@hmu.ac.ir.

الهیات و فلسفه معاصر

سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص۶۱ـ۸۰ «مقاله پژوهشی»

تبیین اشراقی صدرالدین شیرازی از مقوله «مرگ» در *الشواهد الربوبیة*

جمال بابالیان*

هادی معمار کوچه‌باغ** سید ضیاءالدین علیانسب***

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۳]

چکیده

در این پژوهش تبیین اشراقی از مقوله مرگ را مطرح می‌کنیم و می‌کوشیم با تبیین مبانی صدرایی بر اساس علم‌النفس و با روش تحلیلی‌توصیفی به این حقیقت توجه کنیم که نفس دارای جوهر «نوری» در عالم اعلا و جوهر «ناری» در عالم ادنا است و مبدأ پیدایش قوای جسمانی و مادّه برای هر حقیقتی در عالم آخرت است. صدرالدین شیرازی با تعمیم در معنای مرگ، مفهوم جدیدی از آن مطرح می‌کند که همان فانی‌شدن هر سافل در عالی است. او سریان مرگ را در کل پیکره نظام هستی یادآور می‌شود و در نهایت نتیجه می‌گیرد که عالم تکوین در باطن دارای تنوع دم‌به‌دم از زوال و فعلیت است و حقیقت مرگ جداشدن اوصاف شیء است نه ذات شیء؛ همچنین، قاعده اساسی در ظهور مرگ، انهدام بنای ظاهری دنیوی است که ناریّت نفس با نفخ عزرائیلی خاموش می‌شود و نفس به عالم قُدس قدم می‌گذارد.

کلیدواژه‌ها: صدرالدین شیرازی، مرگ، *شواهد الربوبیة*، نفس، نفخ عزرائیلی.

* دانشجوی دکتری اخلاق، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) ja-babaliyan@atu.ac.ir

** دانشجوی دکتری عرفان و تصوف، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران h.memar@urd.ac.ir

*** دانشیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه حضرت معصومه، قم، ایران z.olyanasab@hmu.ac.ir

مقدمه

تاریخ اندیشه بشری از آغاز با مقوله مرگ و تفکر در ماهیت و حقیقتش همراه بوده است و همواره ذهن کاوشگر انسانی همسو با تأمل در فلسفه و چگونگی خوب‌زیستن به سراغ کشف چگونگی و چرایی فانی‌شدن و نقاب‌انداختن از دار متالّمات به دار جاویدان رفته است و در ساحت‌های مختف وجودشناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی پرسش‌های متعددی مطرح کرده است؛ از جمله اینکه: مرگ وجودی است یا عدمی؟ حقیقت انسان دوساحتی است یا تک‌ساحتی؟ امکان شناخت مقوله مرگ وجود دارد یا نه؟ این حقیقت گریزناپذیر فقط در انسان جاری است یا در کل پیکره نظام هستی؟ این مسائل همواره محل نزاع و تضارب آرای متفکران ادیان مختلف و مکاتب شرقی و غربی بوده است. از یک سو، برخی از متکلمان حیات پس از مرگ را با رویکردی مادی‌انگارانه و مشاهده‌پذیر ترسیم کرده‌اند (نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۵: ۳۷۸-۳۷۹؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۳۲۹-۳۳۰) و از سوی دیگر، فیلسوفان مشاء با توجه به بُعد غیرمادی انسان، بر تغایر ماهوی مجموع روح و بدن تأکید کرده‌اند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۵/۲). اما صدرالدین شیرازی با تبیین رابطه اتحادی (ضروری و ذاتی، و نه انضمامی نفس با بدن) به ساحت وحدت‌انگارانه یا همان حقیقت واحد نفس و بدن معتقد است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۸۴/۸).

در این نوشتار می‌خواهیم با تبیین دیدگاه‌های مبتکرانه صدرالدین شیرازی بر اساس مبانی عقلی و ذوقی او به این پرسش پاسخ دهیم که دیدگاه ملاصدرا در الشواهد الربوبیة در تبیین حقیقت مرگ چیست؟ تبیین حقیقت مرگ از آن‌رو مهم است که ترسیم تصویری از حقیقتِ مرگ، هم در حوزه‌های انسان‌شناسی، و به تبعش، در جهان‌شناسی و غایتمندی نظام هستی تأثیر بسزایی دارد، و هم نگرش توحیدی و منش اخلاقی انسان را جهت‌دهی مبنایی می‌کند. مفهوم‌شناسی و تبیین علم‌النفسی صدرالدین شیرازی از مرگ دریچه‌های جدیدی از انسان‌شناسی را فراروی مخاطبان قرار می‌دهد؛ چراکه شواهد الربوبیة دربردارنده آخرین آرا و دیدگاه‌های صدرالدین شیرازی و خلاصه اسفار اربعة با اضافاتی است که در اسفار و سایر کتب او دیده نمی‌شود. این کتاب در پنج مشهد تنظیم شده و هر مشهد شواهدی دارد و هر شاهدی مشتمل بر اشراقاتی ملکوتی است، و مسائل مطرح‌شده را با برهان، گاه مختصر و گاه به نحو اشاره و گاه مُفصّل، و در بسیاری از جاها نه مُفصّل و نه موجز، بلکه بین تفصیل و اجمال بیان کرده است (همو، ۱۳۸۸: ۲۲-۲۳). وجه تسمیه «تبیین اشراقی» در این مقاله دو چیز است؛ نخست آنکه صدرالدین شیرازی مشاهد پنج‌گانه الشواهد الربوبیة را در ضمن شواهدی، و هر شاهدی را با زیرشاخه‌ای تحت عنوان «الاشراق»

نامیده است، و وجه دیگر «تبیین اشراقی» یا در مقابلِ فیلسوفان مشاء است، که صرفاً از رهگذر مبانی عقلی و استدلالی حقایق نظام هستی را تبیین کرده‌اند، یا اشراقیانی که مبانی اصلی تفکراتشان «شهود» است. لذا «تبیین اشراقی» محصول ترکیب هم‌زمان مبانی عقلی و قواعد نظری با چاشنی کشف و شهود است. ملاصدرا معتقد است عقل تا زمانی که به نور شرع منوّر نشود و به وادی کشف و شهود قدم نگذارد، به جایی نمی‌رسد؛ زیرا درکِ حقایق عقل و حقایق حاصل از سیر و روش عقلی، تا در معلوم خارجی فانی، و از مقام حجاب خارج نشود محال است (همان: ۸).

در این خصوص پژوهش‌های مختلفی انجام شده است؛ از جمله مقاله «مرگ از منظر ملاصدرا» (اسدی، ۱۳۸۶) که اقسام مرگ را بررسی کرده، و معتقد است مرگ ضروری است و منحصر به انسان نیست، و مقاله «مواجهه فلسفی و عرفانی ملاصدرا با مسئله مرگ» (خادمی و دیگران، ۱۳۹۷) که مرگ را کمال نفس ناطقه در اثر اتحاد با عقل فعال دانسته است؛ همچنین، مقاله «حقیقت موت، انواع و مراتب آن از دیدگاه علامه طباطبایی» (کلباسی اشتری و تقوی، ۱۳۹۴) که حقیقت مرگ را انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر دانسته‌اند. اما در هیچ کدام از آثار منتشرشده بحث از حقیقت مرگ در نظر صدرالدین شیرازی را بر اساس الشواهد الربوبیة نیافتیم.

در این پژوهش ابتدا مبانی صدرایی را در حکمت متعالیه مختصراً تبیین می‌کنیم؛ سپس تعریفی نو از حقیقت نفس و رابطه‌اش با بدن مطرح می‌کنیم و در ادامه سریان حقیقتی به نام مرگ را در تار و پود نظام هستی بررسی، و مفهوم‌شناسی، هستی‌شناسی و ساحت‌شناسی جدیدی از مرگ و فناپذیری بیان می‌کنیم و در خاتمه نیز قاعده کلی و اساسی را درباره بروز مرگ ذکر می‌کنیم.

مبانی صدرا در حکمت متعالیه

بی‌تردید حکمت متعالیه صدرالدین شیرازی که معجونی است از حکمت مشاء، اشراق و علوم اهل کشف و شهود، تحولی عظیم در «فلسفه عالیه» ایجاد، و حل بسیاری از غوامض معارف الاهی و درک حقیقی وجود را آسان کرد. آثاری که در نظام هستی هویدا است به برکت وجود است و ماهیت به تبع وجود ارزش و مقدار دارد. یا می‌توان گفت نسبت ماهیت به وجود مانند سایه است به شاخص (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۳۶). همین وجود، مراتب تشکیکی از شدت و ضعف دارد و آنچه را در مرحله اقوا بر وجود می‌توان فرض کرد در مرتبه ادنا نیز به همان شکل می‌توان تصور کرد. اختلاف و امتیاز در مراتبْ از شدت و ضعف وجودی است (همو، ۱۹۸۱: ۳۸/۱-۳۹ و ۴۳۲). اینها همه نظریات بنیادینی است که نظام فلسفی صدرایی بر آن مستحکم شده و همین مبانی هستی‌شناختیِ خاص او نتایج و آثاری به دنبال داشته است. برخی از این مبانی عبارت است از:

• حرکت جوهری

فیلسوفان قبل از صدرالدین شیرازی بر این اعتقاد پافشاری می‌کردند که هر حرکتی در نظام عالم طبیعت در محدوده اَعراض است و اجسام جوهر ثابت دارند. صدرالدین شیرازی با اندیشه مبتکرانه‌اش این پرسش اساسی را در ذهن مخاطبان مطرح کرد که چگونه ممکن است فرع جسمی حرکت کند ولی اصل از این حرکت بی‌بهره باشد، یا معلولی در تجدد و جنب‌وجوش باشد و علت، که همان جوهر است، لایتغیر فرض شود؟ او نتیجه گرفت که هر حرکتی در اعراض شیء به حرکت جوهر وابسته است و نظام طبیعت به گونه‌ای طراحی شده است که ذاتش حرکت و سیلان دارد (همان: ۱۸۶/۹) و منشأ این سیلان دو چیز است: اول قابلی که به عنوان ماده دائماً در قوه و نابودی است، و دوم فاعلی که به عنوان جوهر لحظه به لحظه در حال افاضه مستمر به قابل است و به این ترتیب حرکت در نظام طبیعت معنا پیدا می‌کند (همو، ۱۳۷۸ ب: ۴۹).

• جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس

در حکمت مشاء چنین تقریر شده است که نفس از لحاظ حدوث، مجرد از ماده است و بر حسب ذاتش به بدن نیاز ندارد، هرچند بر حسب فعل و کسبِ برخی کمالات به بدن محتاج است (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۹۷۶). پیروان این مکتب، به‌ویژه ابن‌سینا، معتقدند هنگامی که بدن از لحاظ مزاج به وضعیت مناسب و مستعدی می‌رسد، نفس بر چنین بدنی عارض می‌شود و بعد از متلاشی‌شدن بدن، همچنان به حیاتش ادامه می‌دهد؛ در نتیجه سیر نفس در نظام طبیعت و ارتحال «روحانیة الحدوث و روحانیة البقا» است (همو، ۱۳۸۸: ۳۱۷). صدرالدین شیرازی در مقابل مشائیان در باب تکّون نفس و بدن نظریه‌پردازی جدیدی کرد و با استفاده از آیات متعددی از قرآن کریم که مراحل مختلف پیدایش انسان از جامدات را به نمایش می‌گذارد («و لَقَد خَلَقنَا الانسَانَ مِن سُلالَةٍ مِن طِین؛ و همانا انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم» (مؤمنون: ۱۲)) گفت، به نظر او، بر اساس حرکت جوهری جسم، که از جامدات شروع، و به عقل فعال منتج می‌شود، نفس انسانی در مرحله جمادات روح جمادی دارد و در جنین به روح گیاهی ارتقا پیدا می‌کند (عبودیت، ۱۳۸۹: ۲۰۴). در اثر حرکت جوهری بدن از عالم جبروت به روح حیوانی و انسانی نائل می‌شود و در نهایت تجرد مثالی و عقلی منزلگاه حقیقی انسان در این صیرورت و عالم پس از مرگ تعیین شده است (همان). بنابراین، نفس با حرکت جوهری بدن «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا» محسوب می‌شود.

• حقیقت نفس

تحلیل حقیقت و ماهیت مرگ و به طور کلی عوالم مابعدالطبیعه به شناخت قابلیت‌ها و حقایق «نفس» وابسته است که در روایات مأثور از اهل بیت ﷺ چنین معرفتی «فوز اکبر» دانسته شده است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۲: ۱۴). در این خصوص حکما از طریق علمی به نام «علم‌النفس» به کشف ابعاد مختلف این عطیه الاهی مشغول شده‌اند. صدرالدین شیرازی در مباحث معاد شواهد الربوبیة در تبیین سیر نزولی و صعودی نفس سلسله وجودی را در قوس نزول در چهار مرحله از عقل، نفس، طبیعت و ماده دانسته و معتقد است در قوس صعودی نیز بر اساس حرکت جوهری و اشتداد وجودی از جامدات این سیر شروع شده، و به نبات، حیوان، انسان و عقل بالفعل رسیده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۷۶-۲۷۷). در حقیقت، سلسله وجودی در مداری دایره‌ای از عقل آغاز، و به عقل اول ختم می‌شود. جایگاه نفس در قوس نزولی و صعودی «برزخ بین دنیا و آخرت» است که در هنگام نزول در عالم طبیعت شامل تمامی قوای جسمانی از جماد و نبات و حیوان است و در جایگاه صعود در عالم عقل، قوه صِرفی است که صورتی برایش نیست (همان: ۲۹۶). با این تقریر، تبیین هستی‌شناختی‌ای که در قوس نزولی و صعودی از نفس مطرح می‌کند حقایق ذیل را در بر می‌گیرد:

۱. حقیقت ناریه و نوریه: در سیر نزولی که نفس از عالم ملکوت به عالم ظلمت می‌رسد و تقیّدها دارد، ذات نفس از گوهری نورانی است که گرفتار تعیّن‌ها و محدودیت‌ها شده است و «نوریت نفس» مبدل به «ناریت» می‌شود. صدرالدین شیرازی در حکمتی اشراقی در شواهد الربوبیة به این حقیقت اذعان می‌کند و می‌گوید نفس هنگام تنزل به عالم ماده بر اساس آیات «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ؛ این آتش بر آنها سرپوش است * در ستون‌هایی است برکشیده» (هُمزه: ۸-۹) حقیقت نورانی خود را از دست می‌دهد و با گرفتاری در قیودات عالم طبیعت به نار تبدیل می‌شود. در سیر صعودی نفس هم، اگر شروط لازم برای تکامل و ترقّی نفس فراهم شود نفس زنجیره‌های ناریت خود را باز می‌کند و در مقام روح به نور محض تبدیل می‌شود (همان: ۲۹۱).

۲. حقیقت هر قوه در عالم جسمانیات و ماده هر حقیقتی در عالم روحانیات: منطق‌دانان در بیان تعریفی از انسان، جنس این مفهوم کلی را حیوان و فصلش را ناطقیت می‌دانند و با ذکر جنس و فصل قریب به عنوان حد تام، تعریف جامعی از انسان مطرح می‌کنند (منتظری مقدم، ۱۳۹۲: ۸۱). این تعریف بیانگر آن است که در نشئه عالم طبیعت، نفس ناطقه به عنوان فصل تعریف، حقیقت هر قوه و صورت حقیقی موجودی به نام «انسان» است و منشأ تمامی تمایزات از سایر

مخلوقات در سیر نزولی و هبوط نفس به عالم جسمانیات به همین نفس ناطقه برمی‌گردد. در سیر صعودی به عالم آخرت و روحانیت و حدوث مرگ نیز همین نفس ناطقه جنس و ماده هر حقیقت در نشئه ملکوت قرار می‌گیرد و حرکت جوهری در نفس ناطقه ادامه می‌یابد (طباطبایی، بی‌تا: ۲۳۸). همچنین، علم و عمل فصل حقیقی و جوهر انسان‌ساز در عالم روحانیات است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۹: ۹۲۳). بنابراین، صدرالدین شیرازی با تبیینی نو از حقیقت نفس، چه در قوس نزولی به عالم جسمانیات و چه در قوس صعودی به عالم روحانیات، نفس ناطقه را دروازه و «باب‌الله» معرفی می‌کند که خداوند دستور داده بندگان از این طریق به «بیت الله الحرام» و «عرش اعظم الاهی» ورود پیدا کنند؛ بر اساس آیه «مَرَجَ البَحرَینِ یَلتَقیان؛ دو دریای را که با هم مجاورند روان ساخت» (الرحمن: ۱۹) این باب شمولیت جامعی نیز دارد. نفسْ جامع عالم جسمانیات و روحانیات، و در دنیا مبدأ جمیع قوای جسمانی و آثار و لوازمش است و در عالم عقلی که هیچ شکل و صورتی ندارد ماده هر حقیقتی قرار می‌گیرد و نسبت نفس به عالم عقول همانند دانه بالفعل است به میوه بالقوه (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۲۹۶).

رابطه نفس و بدن

سنت جاری فیلسوفان مشاء این بود که به ثنویت بدن و نفس قائل بودند و این دو را دو حقیقت متمایزِ مرکب از هم، و تعلّق نفس به بدن را تدبیری می‌دانستند. اما حکمت متعالیه در ادامه نوآوری فلسفه عالیه‌اش، نفس را حقیقت واحدی می‌داند که مرتبه عالی‌اش «نفس» و مرتبه دانی‌اش «بدن» است. صدرالدین شیرازی همچنین معتقد است بدن حقیقتی ماسوای نفس نیست، بلکه مرتبه نازله نفس است (همو، ۱۹۸۱: ۱۳۴/۸؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۶: ۳۹-۴۳).

بر اساس این تقریر، بدن در حکم «فرع» و نفس در حکم «اصل» است و به ظهور این اصل در مرتبه پایین «بدن» اطلاق می‌شود. بنابراین، رابطه نفس با بدن، از نظر صدرالدین شیرازی، اتحادی ضروری و ذاتی است نه انضمامی (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ج۸، جزء دوم/ ۳۸۴؛ اکبری، ۱۳۹۰: ۱۱۰-۱۱۲). در شواهد الربوبیة نیز در ضمن اشراقی با استمداد از ساختار فکری‌اش که بر اصالت وجود، حقیقت تشکیکی وجود و حرکت جوهری بنیان نهاده شده، رابطه نفس و بدن را تبیین کرده است. وی ارتباط این دو حقیقت را با یکدیگر معکوس در قوت و ضعف و کمال و نقص می‌داند، به این ترتیب که بر اساس حرکت جوهری بدن، نفس در چهل‌سالگی به بلوغ کامل خود می‌رسد، برخلاف بدن که رو به افول و واماندگی است. در حقیقت، دوران شکوفایی و بالندگی نفس، دوران

اضمحلال و فرومایگی بدن است. صدرالدین شیرازی در ادامه علت عارض‌شدن مرگ را انصراف نفس، و نه بدن، از عالم طبیعت و سیر صعودی و ترفیع نفس به عالم ماورای ماده می‌داند. او در جمع‌بندی این اشراق بر این اصل از رابطه نفس و بدن تأکید می‌کند که تجرد نفس به لحاظ ذات، و فعلیت کامل نفس بر اساس حرکت جوهری بدن زمینه متلاشی‌شدن و فتور بدن را فراهم می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۰۵). مثال روشن چنین تبیینی کرم شب‌تاب است که بعد از رشد و نمو لازم، قالبی به تن می‌تند. سپس با حرکت جوهری که در تن ایجاد می‌کند به پروانه تبدیل می‌شود و قالب تنیده‌شده را رها می‌کند و با تولدی دوباره این زمینی آسمانی می‌شود. نفس هم بنا بر تجرد ذاتی‌اش و همراهی‌ای که با بدن برای کسب کمالات و فعلیت لازم برقرار می‌کند وقتی به کمال مطلوب می‌رسد قالب بدن را تهی می‌کند و رهسپار عالم قدس و ملکوت می‌شود. در متون دینی این تولدِ دوباره را مرگ نامیده‌اند.

حقیقت مرگ

تلقی عموم مردم این است که مرگ نوعی انعدام و فناپذیری است، ولی مرگ از دیدگاه آیات قرآن امری وجودی و ضرورتی گریزناپذیر است، همچنان که می‌فرماید: «الذی خَلَقَ المَوتَ وَالحَیاة؛ همان که مرگ و زندگی را آفرید» (ملک: ۲). مرگ ذاتاً بر نفس ناطقه عارض نمی‌شود، زیرا نفس باقی به بقای حق و دارای گوهری مجرد و سرمدی است؛ چراکه پدیدآورنده‌اش متصف به صفات «حیّ لایموت» و «لا تأخذه سنة و لانوم» است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۹: ۷۸۹). حقیقت مرگ بر اساس مبانی صدرالدین شیرازی انتقال نفس ناطقه از مرحله «جسمانیة الحدوث» به «روحانیة البقا» و تداوم جاودانگی‌اش است. از منظر صدرایی، سنخ نفس ناطقه از عالم ملکوت و انوار نشئت گرفته است و موطن حقیقی و انسی که این حقیقت با عالم اعلا دارد به‌تدریج با حرکت جوهری و اشتدادی وجود رحل سفر می‌بندد و به موطن اصلی‌اش رجعت می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸ الف: ۱۰۰). از این‌رو، کسانی که حقیقت هستی و مراحل سیر انسان را درک می‌کنند نه‌تنها از مرگ نمی‌ترسند بلکه مشتاق ملاقات پروردگارند، چنان‌که از حضرت علی ﷺ نقل است: «وَاللَّهِ لَابْنُ أَبِی طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ أُمِّهِ؛ به خدا سوگند فرزند ابوطالب با مرگ مأنوس‌تر از کودک به سینه مادر است» (نهج‌البلاغة، خطبه ۵). عبارت امام ناظر به این لطیفه است که نفوس اولیای الاهی در عالم طبیعت به علت جذبه و حشر وافر با عالم قدس و عقول، برای وصول چنان کشش و انسی به این عوالم مافوقْ در وجودشان ایجاد می‌شود که فزون‌تر از انس کودک به

سینه مادر است. صدرالدین شیرازی در شواهد الربوبیة نیز این‌گونه تقریر می‌کند که مرگ، حق و طبیعی است و منشأ آن اِعراض نفس از عالم حواس و اقبال به باری‌تعالی و ملکوت است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۵۸). در تبیینی دیگر می‌گوید حقیقت مرگ چیزی نیست جز تفریق بین اصل (نفس ناطقه)، و فرع (بدن طبیعی) (همان). به بیان دیگر، نفس در سیر صعودی و حرکت جوهری که از قوه به فعلیت حرکت می‌کند و این سیر مقارن با بدنی است مرکب از اخلاط چهارگانه اضداد، به‌مرور با اشتداد وجودی و دریافت قابلیت لازم با ماده و هیولای خود خداحافظی می‌کند و با صورت و حقیقت خود وارد عالم باقی می‌شود. از این تفرق و جدایی به «مرگ» تعبیر می‌شود.

در اینجا پرسشی مطرح می‌شود: آیا این حقیقت فقط مختص انسان است یا در تمامی موجودات جاری است؟ به عبارت دیگر، آیا بر اساس تعریف و مفهوم‌شناسی جدید می‌توان برای مرگ دایره گسترده‌تری که شامل تمامی موجودات شود متصور شد یا نه؟ صدرالدین شیرازی با تعمیم مفهوم «مرگ» به فانی‌شدن هر سافلی در عالی و توجه هر سافل به عالی یا رجوع هر شیء به اصلش و بازگشت هر صورتی به حقیقتش (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۹: ۷۹۱) به بسط حقیقت مرگ مبادرت ورزید. در هر مرحله تکامل در سیر صعودی، بر اساس علم‌النفس، سیر تطورات هر سالک الی الله و نفسی از عالم حس (حرکت از روح جمادی به نباتی و از نباتی به حیوانی و از این مرحله به انسانی) و رفعت به عالم مثال و عقل و فوق عقلی، «مرگ» نامیده شده است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۳۶/۹-۲۳۷) و دایره شمولش فراگیر و ساری در تمامی نفوس از نشئه ارضی تا سماوی است.

تبیین اشراقی صدرا از مرگ

تشریح مقوله مرگ بر اساس علم‌النفس بر مبنای هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خاصی که در نظام حکمت متعالیه صدرایی در فلسفه عالیه عرضه می‌شود، ابوابی نو و بی‌بدیل از معارف الاهی و خزاین ربوبی را برای طالبان حقیقت و سالکان طریقت گشوده است. با مباحثی که از اتحاد ذاتی بین نفس و بدن و مرتبه نازله‌بودن بدن برای نفس و طی‌کردن منازل در قوس نزول و صعود و جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس گفتیم، کاملاً آشکار شد که مبانی صدرالدین شیرازی کلید فهم و غور در بسیاری از پدیده‌های همسو با مرگ و عالم آخرت است. در ادامه، تبیینی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه از «حقیقت وجودی مرگ» از منظر مشهد سوم و چهارم شواهد الربوبیة را بیان می‌کنیم.

معیت مرگ و حیات در هر دم

هر موجودی بر مبنای نظام تشکیکی صدرایی، مراتب شدت و ضعف و نقص و کمال دارد؛ نفس نیز در سیر صعودی‌اش با حرکت جوهری از بدو پیدایش، بر اساس قاعده «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا» از قوه به فعل و از نقص به کمال گام برمی‌دارد و مراتب روحی مختلف از جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی را طی می‌کند و وارد عالم تجرد مثالی و عقلی می‌شود. در حقیقت، نفس لحظه به لحظه و آن به آن در تکاپوی رسیدن به کمال مطلق است و از لحاظ تکوین، چه آنکه دانا به این صیرورت باشد یا نه و به عالم آخرت معتقد باشد یا نه، در هر لحظه از نقص به کمال و از قوه به فعل خارج می‌شود. این زوال از نقص و قوه در هر دم، «مرگ» نامیده شده است و در مقابل، هر کمال و فعلیتی در هر دم «حیات» نامیده می‌شود (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۹: ۷۹۵). صدرالدین شیرازی با حکمتی اشراقی در شواهد الربوبیة به این حقیقت متذکر می‌شود که باطن انسان در هر لحظه متنوع می‌شود و عموم مردم از چنین حقیقتی غافل‌اند، مگر اینکه خداوند در این دنیا پرده‌های غفلت را از نظرگاه بندگان کشف، و بصیرت لازم را به آنها عنایت کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۱۶). او در ادامه برای تأیید آگاه‌نبودن اکثریت از این حقیقت با استشهاد به آیه «بَل هُم فی لَبس مِن خَلق جَدید» (ق: ۱۴) برای شیفتگان حقیقت بحث دقیقی را از این مقوله در علت آنی وجود قوه و فعل، نقص و کمال و معیت هم‌زمانِ لحظه به لحظه مرگ و حیات مطرح می‌کند و یادآور می‌شود که نفس به دلیل تجرد ذاتی‌اش و قرارگرفتن در برزخ عالم اجسام و عقول دو جهت استمرار و دوام نسبت به عالم عقول، و تجدّد و دگرگونی نسبت به عالم اجسام و ماده دارد. سپس می‌گوید هر کس به وجدانش مراجعه کند عیناً می‌یابد که به علت وجود ماده و هیولا در عالم اجسام، که ظرفیت و صیرورت را به دنبال دارد، هویتی که فی‌الحال از آن برخوردار است غیر از هویت گذشته و آینده است و این تغییر و دگرگونی نه به دلیل عوارض مفارق همچون قد، وزن، رنگ و ... حاصل می‌شود، بلکه به سبب مراحلی است که به ذات واحد، یعنی «نفس»، عارض می‌گردد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۱۶). او سپس برای اتقان بیشتر این حکمت اشراقی آیاتی از قرآن کریم می‌آورد که به‌روشنی بر این مسئله دلالت می‌کند، از جمله: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ؛ ای انسان! مسلماً تو با تلاش و رنجی فراوان به سوی پروردگارت می‌روی، پس به لقایش خواهی رسید» (انشقاق: ۶) و «إنّا اِلی ربّنا لَمُنقَلبون؛ و بی‌تردید ما به سوی پروردگارمان باز خواهیم گشت» (زخرف: ۱۴). نتیجه اینکه به علت سیر و استکمال نفس در عالم اَدنا که همراه با ماده و قابلیت است از حرکت نفس در هر مرحله و زوالش در هر دم به «مرگ»

تعبیر می‌شود و مقارن با این حقیقت دخول به مرحله جدید و کسب کمالات و فعلیت نو «حیات» نامیده می‌شود.

مرگ عامل تفرق و عارض بر اوصاف، و نه بر ذوات اشیا

شواهد الربوبیة سرشار از الهامات ربانی و اشراقات ملکوتی است که دریچه‌های تازه‌ای از معارف توحیدی، به‌ویژه در خصوص دارالبقا و مقوله مرگ، را به نمایش درآورده و صاحبان خرد را ناگزیر به ژرف‌اندیشی و تأمل در کُنه حقایق ربوبی کرده است. در این بخش نیز صدرالدین شیرازی، که یکه‌تاز غورِ عمیق در علوم عقلی و غوّاص دُرَر گران‌بهای علوم نقلی است، در تبیین این سخن که حقیقت مرگ تفریق، و نه انعدام و نیستی، است و مرگ بر اوصاف اشیا وارد می‌شود و نه بر ذوات، بیان نسبتاً مفصلی دارد و می‌گوید انسان هنگام ارتحال از دو حیات نباتی و حیوانی دنیوی منقطع، و از دو حیات نطقیه و قدسیه برخوردار می‌شود. علت اینکه می‌گوید «انقطاع» و نه «انعدام و نیستی» این است که اگر اشیا منعدم شوند، از علم الاهی خارج و زایل می‌شود، حال آنکه قرآن می‌فرماید: «و مَا یَعزبُ عَن علمه مِثقال ذَرة فِی الأرضِ و لا فِی السّماءِ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ و هم‌وزن ذره‌ای در زمین و نه در آسمان از خدای تو پوشیده نیست، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر، مگر آنکه در مکتوبی روشن ثبت است» (یونس: ۶۱) و با این بیانِ قرآن دیگر چنین چیزی ممکن نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۵۹). افزون بر آن، امر انعدامی ذات شیء را متحول می‌کند، در حالی که بر اساس آیات قرآن و مبانی صدرایی، مرگ صرفاً تفریق و جدایی نفس و بدن را فراهم می‌کند و عارض بر اوصاف این دو می‌شود و نه ذات نفس و بدن. در روایات مأثور از امام جعفر صادق ﷺ نیز به این حقیقت اشاره شده است که: «مَثَلُ رُوحِ الْمُؤْمِنِ وَ بَدَنِهِ كجَوْهَرَةٍ فِی صُنْدُوقٍ إِذَا أُخْرِجَتِ الْجَوْهَرَةُ مِنْهُ اطُّرِحَ [طُرِحَ] الصُّنْدُوقُ وَ لَمْ يعْبَأْ بِهِ؛ مَثَل روح مؤمن و بدنش همانند جوهری در صندوق است. زمانی که اجل فرا رسید جوهر خارج می‌شود و صندوق را رها می‌سازد و به آن اعتنا نمی‌کند» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۹: ۷۹۴). لذا برای تبیین هرچه بیشتر اینکه مرگ عارض بر اوصاف است و نه ذات اشیا، و مرگ صرفاً تفرق بین دو حقیقت را هویدا می‌کند، بحث مبسوط عقلی و نقلی می‌آورد که در ادامه آن را بیان می‌کنیم.

تبیین عقلی

از منظر صدرا، بدنِ محسوسِ دنیوی از جواهر متعددی ترکیب شده است که از این اجتماعْ

عوارض لازم و مفارق، که دارای ابعاد سه‌گانه طول و عرض و عمق است، به صورت طبیعی به وجود آمده است و «طبیعت» امر زمانی به همراه «اَعراض» زمانی است. لذا در دو زمان باقی نمی‌ماند: «بَل هُم فِی لَبس مِن خَلق جَدید؛ آری آنها در آفرینش جدید در تردیدند» (ق: ۱۵). سپس می‌گوید زمانی که اجل این بدن‌ها فرا رسید هر جوهری به دلیل قائم‌بودن به ذاتش به عالمش رجوع می‌کند و اعراض محسوس از کمّ و کیف و وضع و غیره دچار تغیّر و دگرگونی و سیلان‌اند و امکان بقا در عالم آخرت که عالم قرار است برایشان میسور نیست؛ علتش هم مشخص است، زیرا شأن عرَض «تجدّد» و «تدّرج» و «از چیزی به چیزی شدن» است، مانند حرکت و آنچه بر آن واقع می‌شود، زمانی که مطابق و موازی حرکت است. به همین دلیل عَرَض جایز نیست از این عالم به عالم ثبات و بقا ارتحال کند. پس ثابت می‌شود که عالم آخرت غیر از عالم دنیا است و آخرت عالم تامّی است که با عالم دنیا در سبکی واحد انتظام ندارد. در ادامه می‌گوید مرگ جداکننده جواهر اجسام دنیوی است و برهم‌زننده ترکیب آنها، و هیئات و اعراض با مرگ مضمحل می‌شود. سپس به کیفیت ابدان و ارواح در سرای آخرت اشاره می‌کند و تصریح می‌کند که جسم اخروی که قابلیت فساد ندارد، به امر الاهی با نفس ناطقه ترکیب می‌شود و این جسم خالی از عوارض دنیوی است و صفاتی که از انفعال مواد از تحول و دگرگونی و زایل‌شدن پدیدار می‌شود در آن نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۶۱-۳۶۲). بنابراین، بدن و نفس به علت شمرده‌شدن از جواهر دنیوی و اخروی در هنگام مرگ به دلیل قائم‌بودن به ذاتشان هر کدام به عالم خود برمی‌گردند و عوارض دنیوی به علت دارابودن صفاتی همچون تجدد، تغیر و تحول راهی به عالم آخرت، که عالم ثبات و استقرار است، ندارند و مرگ عاملی است که این‌گونه صفات از شیء گرفته شود و ذات هر شیء در هر عالمی که در آن حضور دارد پابرجا است.

تبیین نقلی

اشراق دوم از شاهد ثانی در مشهد چهارم کتاب شواهد الربوبیة به تبیین نقلی حقیقت مرگ از لحاظ عاملیتش برای تفرّق در ارواح و ابدان و ارجاع هر یک به موطن اصلی‌اش اختصاص دارد. صدرالدین شیرازی با تکیه به دیدگاه‌هایش در مباحث جهان‌شناسی و تعریفی که از قوس نزول و صعودی اشیا دارد به «عرش»، به عنوان اوج مرتبه صعودی اشیا، و «فرش»، به عنوان سافل‌ترین مرتبه وجودی، قائل است. او بر اساس چنین نگرشی برگشت ارواح سعید و منوّر را به عرش الاهی، ابدان دنیوی به فرش، و ارواح شقیّ و کدر به صورت منکوس از عرش به سمت فرش

می‌داند. شرح صدرالدین شیرازی این‌گونه است که خداوند سبحان با قدرت کاملش دایره عـرش را با عقل و نفس ابداع کرده، و آن را جایگاه قلوب و ارواح قرار داده است. در مقابل، به حکمت بالغـه خود، فرش را محل اجساد و طبـایع مقـرر کـرده اسـت. سـپس، بـه اقتضـای حکـم ازلـی و صـور اسرافیلی، این ارواح و قلوب عرشی متعلّق به قوالب و ابدان فرشی دنیوی شـده اسـت تـا قابلیـت و استعداد این قوالب و ابدان را در بخشی از زمان بپذیرند. پس زمانی که اجل الاهـی فـرا مـی‌رسـد، مرگ باعث جدایی ارواح از ابدان می‌شود و ارواح بر اساس آیه «إنّا لِلّه و إنّا اِلیه راجِعُـون؛ مـا از آنِ خداییم و به سوی او باز می‌گردیم» (بقره: ۱۵۶) به عرشی الاهی رجعت می‌کننـد و ابـدان بـه خـاک رمیم «مِنها خَلقناکُم وَ فِیها نُعیدکُم؛ شما را از زمین آفریدیم و با مرگ در آن بازتان می‌گردانیم» (طه: ۵۵) عودت می‌شوند، اما ارواح کدر و شقی به دلیل سنگینی و وِزری که از تعلقات و شهوات دارند، منکوس و معلّق بین فرش و عرش مأوا می‌گزیننـد، چنان‌کـه می‌گویـد: «و لَـو تَـری اِذ المُجرمُـون ناکِسوا رُؤسِهم عنِد ربّهم؛ و اگر مجرمـان را هنگـامی کـه در پیش‌گـاه پروردگارشـان سـرافکنده‌اند می‌دیدی» (سـجده: ۱۲). در پایان، به این نکته اساسی توجه می‌دهـد کـه مـرگ بـر اوصـاف ارواح و ابدان، که همانا قابلیت و تغیّر است، وارد می‌شود و نه بر ذات این دو مقوله؛ چراکه مـرگ موجبـات تفریق و جدایی است و نه انعدام و نیستی (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۶۰-۳۶۱). خلاصه سخنش این است که بر اساس مشیت الاهی، ارواح برای کسب کمالات و قـابلیتی مسـتقر و ثابـت در مـوطنی فرشی موقتاً سکنا گزیده‌اند، و وقتی به فعلیت لازم دست یافتند به عاملی نیاز دارند تا تفرّق مطلوب را با اوصاف فانی و باقی ایجاد کند و هر کدام را به سرمنزل مقصود و شایسته خود از فرش تا عـرش برساند. از این حقیقت به «مرگ» تعبیر می‌شود.

نفخ عزرائیلی

چنان‌که در بیان حقیقت نفس گفتیم، نفس در عالم اعلا حقیقتی مجرد و نورانی دارد و وقتی بـه عالم ظلمت و تعیّنات هبوط می‌کنـد، گرفتـار تـاریکی و قیـودات عـالم طبیعـت می‌شـود و گـوهر نوری‌اش را از دست می‌دهد و ناریت بر نفس حکم‌فرما می‌شود. در سیر صعودی هـم، بـر اسـاس حرکت جوهری و مراحل استکمالی که نفس در عالم طبیعت طی می‌کند، ناریّت نفس بـه نوریّـت مبدل، و از عالم تناهی وارد عالم لایتناهی می‌شود. ملاهادی سبزواری در تعلیقه خـود بـر شـواهد الربوبیة تحلیل جامعی از تنزل نفس به عـالم ناسـوت دارد. وی می‌گویـد نفـس در تنـزل بـه عـالم طبیعت اگر توجه مداوم و حرص (وافر) به این عالم داشته باشد، از آن‌رو که حقیقت نفس به‌سرعت

هر چیزی را به خود می‌گیرد، به هر شیء توجه کند به صورت و حقیقت آن شیء متصوّر می‌شود و به هر هیئتی نظر کند به همان شکل درمی‌آید. نفس زمانی که در تعلقات عالم طبیعت غوطه‌ور شود، عین تعلّق و وابستگی، و عالم طبیعت برای چنین شخصی عین ظلمت و آتش سوزاننده ذات لهب می‌شود. او در ادامه، تعبیر قرآن کریم از «نفس نازل» به «نار موصده» را متذکر می‌شود که «نار موصده» به نفس نازل در عالم طبیعت اطلاق می‌شود، چراکه نار منطبق و پوشیده بر نفس می‌شود، و نار موصده همانند چادری که با میخ‌های کشیده‌شده بر زمین زده شده است بر نفس احاطه پیدا می‌کند و علتش را جداشدن نفس از موطن اصلی، یعنی عالم مفارقات و ملکوت، و مخلّد و گرفتارشدن در عالم طبیعت و ظلمات می‌داند (همان: ۶۷۶-۶۷۷).

صدرالدین شیرازی برای تکمیل‌کردن بحث، در ضمن حکمتی اشراقی در سیر نزولی نفس، به دو نفخه برای نفس معتقد است که نفخه‌ای ناریّت نفس عالم طبیعت را خاموش، و مرگ را همدمش می‌کند و نفخه‌ای دیگر ناریّت نفس نشئه طبیعت را شعله‌ور می‌کند و حیات ارمغان انسان می‌شود (همان: ۲۹۱). تعلیقه ملاهادی سبزواری بر شواهد الربوبیة در توضیح این عبارت صدرایی می‌گوید نفخه‌ای که ناریّت نفس را در عالم طبیعت مشتعل می‌کند و همراه صور مستعدّ دنیوی است، و به عبارت دیگر همراه صور آمیخته با ماده و هیولا است، چنان‌که می‌گوید «و نَفختُ فیه مِن رُوحی؛ و از روح خود بر آن دمیدیم» (حجر: ۲۹) «نفخه اسرافیلی» است؛ و نفخه‌ای که ناریّت نفس را خاموش می‌کند، نفخه موت است که اطفاگر ناریّت نفس اجسام طبیعی است و اشاره دارد به این حقیقت آیه «و نُفِخَ فی الصُور فَصَعِقَ مَن فی السّموات وَ مَن فی الارضِ؛ و در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است بی‌جان افتد» (زمر: ۶۸). این نفخه، «نفخه‌ای عزرائیلی» است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۶۷۷-۶۷۸). پس در سیر نزولی نفس به عالم امکان در بدو پیدایش و مقام «جسمانیة الحدوث»، نفخه اسرافیلی حقیقت ناریّت نفس را مشتعل، و حیات را ارزانی‌اش می‌کند و در ادامه با حرکت جوهری و رسیدن اجل الاهی نفخه عزرائیلی ناریّت نفس را خاموش می‌کند و مقام «روحانیة البقا» و مرگ را برای نفس و متلاشی‌شدن را برای بدن به همراه دارد.

نتیجه

نظام حکمت متعالیه صدرایی مبتنی بر علم‌النفس برای کشف حقیقت و ماهیت مقوله‌ای به نام «مرگ»، از مبانی‌ای نظیر اصالت وجود، نظام تشکیکی وجود، حرکت جوهری، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا، سیر صعودی و نزولی نفس استفاده کرده است تا تصویری روشن از این حقیقت اجتناب‌ناپذیر به همگان نشان دهد. رمز کامیابی به این حقیقت در مطالعه و کشف تطوّرات «نفس ناطقه» نهفته است. حقایقی نظیر ناریّت و نوریّت نفس، نفس ناطقه، حقیقت هر قوه در عالم ناسوت و ماده در عالم ملکوت، رابطه عکس نفس و بدن در قوه و فعل و ... همه گویای آن است که تحلیل حقیقت مرگ، که در کل پیکره نظام هستی سریان وجودی دارد، جز با معرفت و شناخت از ملزومش، نفس ناطقه، برای احدی حاصل نمی‌شود. صدرالدین شیرازی در شواهد الربوبیة سه تعریف جدید از مفهوم‌شناسی، هستی‌شناسی، سیر نزولی و صعودی نفس بیان کرده است که نشان می‌دهد نظام تکوین در هر لحظه آمیخته با مرگ و حیات است و حقیقت مرگ چیزی جز تفرّق و جدایی اوصاف اشیا نیست. اینکه در سیر صعودی قابض ارواح، یعنی عزرائیل، هنگام فرارسیدن ارتحال، شعله ناریّت نفس را خاموش می‌کند، راه برای استکمال نفس مجرد بدون بدن دنیوی باز می‌شود. در خاتمه این پرسش به ذهن خطور می‌کند که: آیا می‌توان قاعده و اصل کلی برای زمان ظهور حقیقت مرگ یافت؟ آیا اصلی فراگیر می‌تواند معیار و شاخص کلی و جامعی را در این باره بازگو کند؟ از دیدگاه صدرالدین شیرازی، قاعده و اصل اساسی این است که ظهور مرگ متوقف به انهدام بنای ظاهر دنیوی است. مادامی که عالم ظاهر از بین نرود احوال باطن و مرگ منکشف نمی‌شود؛ علتش هم به ارتباط وجودی و هستی‌شناسی دنیا و آخرت برمی‌گردد که رابطه دنیا و آخرت همچون اجتماع نقیضین است و محال است شهادت و غیب در یک جا جمع شوند (همان: ۳۷۸). لذا ظهور مرگ منوط به متلاشی، و زایل‌شدن طبیعت انسانی است، چنان‌که ظهور نوم نیز وابسته به انصراف نفس از عالم طبیعت است. قرآن نیز می‌گوید: «هُو الذّی یَتوفّاکُم بِالیلِ و یَعلمُ ما جَرحتُم بالنّهارِ؛ او است که روح شما را شبانگاه برمی‌گیرد و آنچه را در روز کرده‌اید می‌داند» (انعام: ۶۰). حقیقت مرگ نیز با انصراف نفس از نشئه طبیعت و متلاشی‌شدن هیئات و اَعراض دنیوی حاصل می‌شود.

با توجه به اندیشه‌ها و گفتار صدرالدین شیرازی درباره مرگ:

۱. تحلیل حقیقت و ماهیت مرگ و به طور کلی عوالم مابعدالطبیعه منوط به شناخت قابلیت‌ها و حقایق نفس است.

۲. گوهر مجرد نفس ذاتاً از عالم انوار و ملکوت است. در سیر نزولی به عالم طبیعت، مکـدّر و ظلمانی شده است و به «نار» تبدیل می‌شود. سپس، بر اساس حرکت جوهری، در سیر اسـتکمالی دوباره از مقام ناریّت طیّ منازل می‌کند و با مرگ وارد مقام «نوریّت» و روح و ریحان می‌شود.

۳. نفسْ «باب الله» و دروازه ورود بندگان بـه «بیـت اللـه المحـرّم» و «عـرش اعظـم ربـوبی» است، جامع عالم جسمانیات و روحانیات به حساب می‌آید، در دنیا مبدأ جمیع قـوای جسـمانی و آثار و لوازمش است و در عـالم عقلـی، نفـس ناطقـه، مـاده هـر حقیقتـی و علـم و عمـل صـورت جوهرساز انسانی در نشئه آخرت است.

۴. ارتباط نفس و بدن رابطه‌ای معکوس از لحاظ شدت و ضعف، و قوه و فعل است. با اشـتداد کمالی نفس و ضعف بدن، نفس از عالم طبیعت انصراف می‌یابد، طلـوع مـرگ در بـدن نمایـان، و نفس با ترفیع به عالم قدس و ملکوت رهسپار می‌شود.

۵. چون سنخ نفس ناطقه از عالم ملکوت و روحانی است با اقبال نفس بـه مـوطن اصـلی‌اش، مرگ محقق می‌شود و با تعمیم حقیقت مرگ و گسترش دایره وجودی‌اش به فانی‌شدن هر سافلی در عالی یا رجوع هر شیء به اصلش و بازگشت هر صورتی به حقیقتش، چنین حقیقتـی در کـل پیکـره موجودات نظام هستی سریان دائمی دارد.

۶. به علت سیر و استکمال نفس در عالم ادنا که همراه با ماده و قابلیت است، از حرکـت نفـس در هر مرحله و زوالش در هر دم به «مرگ»، و مقارن با این حقیقـت از دخـول بـه مرحلـه جدیـد و کسب کمالات و فعلیت نو به «حیات» تعبیر شده است.

۷. بدن و نفس چون از جواهر دنیوی و اخروی هستند، در هنگام مـرگ بـه دلیـل قـائم‌بودن بـه ذاتشان هر کدام به عالم خود برگشت می‌کنند و عوارض دنیوی، از کمّ و کیـف و وضـع و غیـره، بـه علت داشتن صفاتی همچون تجدّد و تغیّر و تحوّل به عالم آخرت، که عالم ثبات و اسـتقرار اسـت، راهی ندارند و مرگ عاملی است که این‌گونه صفات از شـیء گرفتـه شـود و ذات هـر شـیء در هـر عالمی که در آن حضور دارد پابرجا است.

۸. ارواح برای کسب کمالات و قابلیتی مستقر و ثابت در موطنی فرشـی و زمینـی موقتـاً سـکنا گزیده‌اند، و وقتی به فعلیت لازم دست یافتند به عاملی نیاز دارند تا تفرّق مطلوب را با اوصاف فانی و باقی ایجاد کند و هر کدام از ارواح سعید و شقیّ و ابدان را به سرمنزل مقصود و شایسـته خـود از فرش تا عرش برساند؛ از این عاملیت تفرّق به «مرگ» تعبیر می‌شود.

۹. در سیر نزولی نفس به عالم امکـان، در بـدو پیـدایش و مقـام جسـمانیة الحـدوث، «نفخـه

اسرافیلی» حقیقت ناریّت نفس را مشتعل می‌کند و حیات بدان می‌بخشد و در ادامه با حرکت جوهری و رسیدن اجل الاهی، «نفخه عزرائیلی» ناریّت نفس را خاموش می‌کند و مقام «روحانیة البقا» برای نفس و «مرگ و تلاشی» را برای بدن حاصل می‌کند.

۱۰. از دیدگاه صدرالدین شیرازی، قاعده و اصل اساسی این است که ظهور مرگ متوقف به انهدام بنای ظاهر دنیوی است. مادامی که عالم ظاهر از بین نرفته باشد احوال باطن و مرگ منکشف نمی‌شود؛ علتش نیز به ارتباط وجودی و هستی‌شناسی دنیا و آخرت برمی‌گردد، زیرا رابطه دنیا و آخرت همچون اجتماع نقیضین است و محال است شهادت و غیب در یک جا جمع شوند.

منابع

قرآن کریم (بی‌تا). ترجمه: ابوالفضل بهرام‌پور، بی‌جا: بی‌نا.

نهج‌البلاغه (بی‌تا). ترجمه: محمد دشتی، تهران: پیام عدالت.

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۸). مجموعه رسائل؛ ترجمه هفده رساله، تصحیح و توضیحات: سید محمود طاهری، قم: آیت اشراق.

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴). الشفاء، تحقیق: سعید زاید، قم: مکتبة آیة الله مرعشی، ج۲.

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۹). التعلیقات، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ج۴.

اسدی، محمدرضا (۱۳۸۶). «مرگ از منظر ملاصدرا»، در: قبسات، ش۴۶، ص۲۵-۴۸.

اشعری، ابوالحسن (۱۴۰۰). مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین، آلمان: فرانس شتاینر.

اکبری، رضا (۱۳۹۰). «نظر علامه طباطبایی در باب تمایز وجود و ماهیت و نقش آن در تقریر برهان»، در: آینه معرفت، ش۲۸، ص۷۵-۹۶.

حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۷۹). سرح العیون فی شرح عیون المسائل النفس، قم: بوستان کتاب.

حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۶). اتحاد عاقل به معقول، قم: بوستان کتاب.

حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۹۲). دروس معرفت نفس، تهران: علمی و فرهنگی.

خادمی، عین‌الله؛ و دیگران (۱۳۹۷). «مواجهه فلسفی و عرفانی ملاصدرا با مسئله مرگ»، در: حکمت معاصر، دوره ۹، ش۱، ص۴۷-۶۲.

سبزواری، هادی (۱۳۸۸). شواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، حواشی: ملاهادی سبزواری، قم: بوستان کتاب.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸ الف). المظاهر الالهیة، مقدمه و تصحیح: سید محمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸ ب). رسالة فی الحدوث، تصحیح و تحقیق: سید حسین موسویان، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۸). شواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت: دار احیاء التراث، ج۱ و ۸ و ۹.

طباطبایی، سید محمدحسین (بی‌تا). مهر تابان، قم: باقرالعلوم.

عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۹). خطوط کلی حکمت متعالیه، تهران: سمت و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

کلباسی اشتری، حسین؛ تقوی، زهرا (۱۳۹۴). «حقیقت موت، انواع و مراتب آن از دیدگاه علامه طباطبایی»، در: قبسات، ش۷۷، ص۵-۲۸.

منتظری مقدم، محمود (۱۳۹۲). منطق، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۷۵). شرح اشارات و تنبیهات، قم: البلاغة، ج۲.

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۴۰۵). نقد المحصل، بیروت: دار الاضواء.

References

The Holy Quran. n.d. Translated by Abolfazl Bahrampur, n.p: n.pub.

Nahj al-Balagheh. n.d. Translated by Mohammad Dashti, Tehran: Message of Justice.

Akbari, Reza. 2011. "Nazar Allameh Tabatabayi dar Bab Tamayoz Wojud wa Mahiyat wa Naghsh An dar Taghrir Borhan (Allameh Tabatabai's View on the Distinction between Existence and Essence and its Role in Interpreting the Argument)", *Mirror of Knowledge,* no. 28, pp. 75-96. [in Farsi]

Asadi, Mohammad Reza. 2007. "Marg az Manzar Molla Sadra (Death from Molla Sadra's View)", in: *Ghabasat,* no. 46, pp. 25-48. [in Farsi]

Ashari, Abu al-Hasan. 1980. *Maghalat al-Eslamiyin wa Ekhtelaf al-Mosallin (Islamists' Statements and Difference Between Worshipers),* German: France Steiner. [in Arabic]

Hasanzadeh Amoli, Hasan. 2000. *Sarh al-Oyun fi Sharh Oyun al-Masael al-Nafs,* Qom: Book Garden. [in Arabic]

Hasanzadeh Amoli, Hasan. 2007. *Ettehad Aghel be Maghul,* Qom: Book Garden. [in Arabic]

Hasanzadeh Amoli, Hasan. 2013. *Dorus Marefat Nafs (Self-knowledge Lessons),* Tehran: Scientific & Cultural. [in Farsi]

Ibn Sina, Hoseyn ibn Abdollah. 1984. *Al-Shefa,* Researched by Said Zayed, Qom: Grand Ayatollah Marashi Public Library, vol. 2. [in Arabic]

Ibn Sina, Hoseyn ibn Abdollah. 2000. *Al-Talighat (Annotations),* Qom: Islamic Propaganda Office, vol. 4. [in Arabic]

Ibn Sina. Hoseyn ibn Abdollah. 2009. *Majmueh Rasael; Tarjomeh Hefdah Resaleh (Collection of Treatises; Translation of Seventeen Treatises),* Edited & Explained by Seyyed Mahmud Taheri, Qom: Ayat Eshragh. [in Farsi]

Kalbasi Ashtari, Hoseyn; Taghawi, Zahra. 2015. "Haghighat Mot, Anwa wa Marateb An az Didgah Allameh Tabatabai (Truth of Death, Its Types and Levels from the Point of View of Allameh Tabatabai)", in: *Ghabasat,* no. 77, pp. 5-28. [in Farsi]

Khademi, Eynollah; et al. 2018. "Mowajeheh Falsafi wa Erfani Molla Sadra ba Masaleh Marg (Molla Sadra's Philosophical and Mystical Confrontation with Death)", in: *Contemporary Wisdom*, yr. 9, no. 1, pp. 47-62. [in Farsi]

Montazeri Moghaddam, Mahmud. 2013. *Mantegh (Logic),* Qom: Qom Seminary Management Center. [in Tehran]

Nasir al-Din Tusi, Mohammad ibn Mohammad. 1985. *Naghd al-Mohassal,* Beirut: Lights House. [in Arabic]

Nasir al-Din Tusi, Mohammad ibn Mohammad. 1996. *Sharh Esharat wa Tanbihat,* Qom: Al-Balaghah, vol. 2. [in Arabic]

Obudiyat, Abd al-Rasul. 2010. *Khotut Kolli Hekmat Motealiyeh (Outline of Transcendent Wisdom),* Tehran: Samt & Imam Khomeini Education and Research Institute). [in Farsi]

Sabzewari, Hadi. 2009. *Shawahed al-Robubiyah fi al-Manahej al-Solukiyah (Evidence of God's Lordship in the Methods of Journey to Him),* Edited by Seyyed Jalal al-Din Ashtiyani, Annotated by Molla Hadi Sabzewari, Qom: Book Garden. [in Arabic]

Sadr al-Din Shirazi, Mohammad ibn Ibrahim. 1981. *Al-Hekmah al-Motealiyah fi al-Asfar al-Aghliyah al-Arbaah (Transcendent Wisdom in the Four Intellectual Journeys),* Beirut: Heritage Revival House, vol. 1, 8, 9. [in Arabic]

Sadr al-Din Shirazi, Mohammad ibn Ibrahim. 1999 a. *Al-Mazaher al-Elahiyah (Divine Manifestations),* Foreworded & Edited by Seyyed Mohammad Khameneyi, Tehran: Sadra Islamic Philosophy Foundation. [in Arabic]

Sadr al-Din Shirazi, Mohammad ibn Ibrahim. 1999 b. *Resalah fi al-Hoduth (Treatise on the Occurrence of the Universe),* Edited & Researched by Seyyed Hoseyn Musawiyan, Tehran: Sadra Islamic Philosophy Foundation. [in Arabic]

Sadr al-Din Shirazi, Mohammad ibn Ibrahim. 2009. *Shawahed al-Robubiyah fi al-Manahej al-Solukiyah (Evidence of God's Lordship in the Methods of Journey to Him),* Edited by Seyyed Jalal al-Din Ashtiyani, Annotated by Molla Hadi Sabzewari, Qom: Book Garden. [in Arabic]

Tabatabai, Seyyed Mohammad Hoseyn. n.d. *Mehr Taban (Brilliant Affection),* Qom: Bagher al-Olum. [in Farsi]